

نگاهی به زندگی حاج احسان جبهه مقاومت اسلامی در گفت‌وگوی «جوان» با همسر و برادر شهید

می‌گفت شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

سال ۶۵ که دایی‌مان محمد خدماهی به شهادت رسید، نامش را روی محمد گذاشتند و این نام امانت پیشش ماند تا خودش هم شهید شد

علیرضا محمدی

«وقتی محمد سر کار بود، دقایقی که به چای خوردن، استراحت، وضو گرفتن و کارهایی از این دست می‌شد را در دفتر می‌نوشت. جمع می‌بست و آخر بروج از اضافه‌کارش کم می‌کرد.» این جملات در توصیف یکی از رزمندگان دفاع مقدس نیست. برای خیلی وقت پیش هم نیست، مربوط به شهید محمد کامران از جوانان نسل چهارم انقلاب است که حدود چهارماه پیش در ۲۳ دی‌ماه ۹۴ در جبهه دفاع از حرم به شهادت رسید. محمد را از زبان همسر و برادرش شنیدیم. زندگی‌اش را، منشش را و سر آخر شهادتش را. اگر خوب نگاه کنیم این جوان‌ها اکسیژن و راه نفس زمانه عافیت‌طلب ما هستند. عادت کرده بودیم غیر از خودمان هیچ‌کسی را نبینیم و حالا این ستاره‌های زمینی یادمان می‌اندازند غیر «من» چیز دیگری هم ارزش جنگیدن دارد. آنها که قبل از هر دشمنی با منیت جنگیدند و ای کاش همین یک درس را از محمدها یاد بگیریم.

فاطمه سادات موسوی همسر شهید

اتفاقی به اسم ازدواج با یک شهید، چطور در زندگی تان افتاد؟ اگر می‌شود خودتان و همسر تان را بیشتر معرفی کنید.

من متولد سال ۷۲ در مشهد هستم و همسر محمد متولد ۶۷/۲/۹ بود. پدر من و ایشان با هم آشنا بودند و به واسطه آنها با هم آشنا شدیم و این وصلت اتفاق افتاد. سال ۹۱ با هم نامزد شدیم و سال ۹۲ ازدواج کردیم تا ۲۳ دی ۹۴ که در سوریه به شهادت رسید، تقریباً چهار سال من در زندگی شهید محمد کامران سهیم و شریک بودم.

در این مدت به چه شناختی از ایشان رسیدید؟

محمد آدم ساده‌تر است، مهربان و صادقی بود. همان زمان خواستگاری از سختی‌های شغل نظامی و مأموریت‌هایی که احتمال داشت برایش پیش بیاید گفت. اینکه باید دوری و تنهایی‌اش را تحمل کنم و خلاصه شغلش مسائلی دارد که رعایتش با خصوصیات یک زندگی ایثار فرقی دارد. اتفاقاً همان دوره نامزدی‌مان که خیلی طولانی هم نبود، محمد برای مأموریت به عراق رفت. ۴۵ روز آنجا بود و بعد برگشت. فردای روز عروسی‌مان هم دوباره به مأموریت رفت. بعدها سه بار دیگر رفت که جمعاً ایشان پنج بار در زندگی مشترک‌مان به عراق و سوریه اعزام شد و بار آخر به شهادت رسید.

می‌توانید برای ما مأموریت رفتن و واکنش شما چه بود؟

ما به جای برگزاری مراسم ازدواج، تصمیم گرفتیم به مشهد برویم. کلاً قرارمان این بود که مراسم و مقدمات ازدواجمان را خیلی ساده برگزار کنیم. مهر من ۱۴ سکه بود که همان اول زندگی به محمد بخشیدیم. بعد هم جای برگزاری جشن ازدواج تصمیم گرفتیم به سفری زیارتی برویم. خیلی دوست داشتیم سفرمان گرینلاند باشد که محمد گفت به دلیل شرایط کاری‌اش در آن مقطع امکان خروج از کشور را ندارد. بنابراین به مشهد رفتیم و یک هفته‌ای آنجا بودیم، درست فردای همان روزی که از زیارت برگشتیم، محمد شال و کلاه کرد که به مأموریت بروداخ‌ب مثل همه تازم‌عروس‌ها که اول زندگی ذوق و شوق دارند، وقتی دیدم وپایش را جمع کرده، توی ذوقم خورد. گفتم حداقل کمی صبر کن بعد برو، محمد گفت می‌دانم برایت خیلی سخت است. اما به پاداش مسیری که انتخاب کرده‌ای فکر کن. منظورش پاداش معنوی صبر در زندگی یک‌رزمنده بود. من هم دیگر چیزی نگفتم و او به سوریه رفت.

به نظر می‌رسد حال و هوای شهید کامران طوری بود که بخواهد زمینه‌های شهادت

بسه اتفاقاً موقع عقدمان طبق رسمی که

دختر خانم‌ها قرآن باز می‌کنند تا ایاتی بخوانند، به محض اینکه قرآن باز کردم، همانجا همسرم گفت برای شهادتم دعا کن. گفتم الان که موقع این حرف‌ها نیست. گفت اتفاقاً الان دعا مستجاب می‌شود و بهترین موقع برای طلب شهادت است. بعدها در زندگی‌مان هم هر وقت که قرآن می‌خواندم می‌گفت دعا کن در جوانی شهید شوم. شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است. من ناراحت می‌شدم و می‌گفتم پس من چی؟ می‌گفت تو باید به شهادتم افتخار کنی. خیلی وقت‌ها با هم به بهشت زهرا(س) به زیارت مزار هم‌کاران شهیدش می‌رفتم. می‌گفت برای من هم طلب شهادت کن و خودت را جای خانواده اینها بگذار. اینطور مرا آماده شهادتش می‌کرد.

در زندگی‌تان چه نکته‌ای را از شهید آموختید؟

همسرم به نماز اول وقت خیلی توجه و تأکید داشت. هرجایی که بودیم و در هر حالی اجازه نمی‌داد نمازش از وقت بگذرد. صبر، گشاده‌دستی و مهربانی‌اش هم نکاتی هستند که از او یاد گرفته‌ام و سعی می‌کنم در زندگی از این صفات حسنه بهره ببرم.

شهید کامران پنج بار به دفاع از حرم اهل بیت اعزام شده بود، وداع آخرتان تفاوتی با چهار بار قبل داشت؟

بار آخر طور خاصی بود. لحظه آخر که از در می‌رفتم بیرون گفت سادات برای همیشه خداحافظ من ناراحت شدم و گفتم تول کن این حرف‌ها نیستی. اما ته دل هم احساس کرده بودم که این خداحافظی‌اش با همیشه فرق دارد. به هر حال محمد رفت و قرار بود ۴۵ روز در منطقه باشد گذشت و تنها یک هفته به برگشتن زمان باقی مانده بود. همان ایام یک روز زنگ زد و گفت من جایی می‌روم که تلفن آنتن نمی‌دهد و مأموریتم سه روزی طول می‌کشد. سه روزش که چهار روز شد، دلم طاقت نیاورد. احساس می‌کردم خبرهایی است و ما اطلاع نداریم. همینطوری با اینترنت یک گوشی‌ام سرچ کردم شهید محمد کامران، یک صفحه‌ای بالا آمد. اما جرئت نکردم آن را بخوانم چون در خانه پدر شوهرم زندگی می‌کنیم، سریع رفتم پایین و به مادر شوهرم گفتم اینترنت یک چیزی آورده من نمی‌توانم بخوانم ببینید اسم محمد خدماهی است یا نه. برادر شوهرم خانه بود نمی‌کند. همین الان شما اسم من را هم سرچ کنید یکی، دو تا شهید به اسم می‌آورد. در واقع آنها اطلاع داشتند و نمی‌خواستند به من چیزی بگویند. همان موقع فرمانده همسرم تماس گرفت که می‌خوانند به منزل‌مان بیایند. تا به آن لحظه سابقه نداشت که آن‌ها به خانه ما بیایند. به هر حال آمدند و خبر شهادتش را دادند.

از آخرین دیدار تان با پیکر عزیزتان

بگوئید.



محمد به من می‌گفت دوست دارم شهادتم از ناحیه شاهرگ و پهلوهایم باشد. من هم دوست داشتم چهره‌اش سالم باشد و به او گفته بودم اگر شهید شدی دوست دارم چهره‌ات زیبا باشد تا برای بار آخر خوب تو را ببینم. وقتی که پیکرش را آوردند اتفاقاً همینطور بود و از ناحیه شاهرگ و دو پهلو جراحت یافته بود. چهره‌اش هم از قبل زیباتر شده بود. دیدنش خیلی آرامم کرد.

مهدی کامران برادر شهید

رزمندگی و شهادت در خانواده شما سابقه داشت؟

ما اصالتاً اهل روستای دستجرد جریویه اصفهان هستیم. اهالی روستای ما و خصوصاً طایفه پدری‌مان بسیار مذهبی و انقلابی هستند و تعصب خاصی روی رهبری و ولایت فقیه دارند.

این روستا با جمعیت کمی که دارد ۴۵ شهید در دفاع مقدس داده است. دایی خودمان شهید محمد خدماهی از شهدای دفاع مقدس است که بعد که محمد به دنیا آمد، پدر بزرگمان از مادر ماند.

پس از آنکه محمد دایی شهیدمان را روی محمد بگذارند. به این ترتیب محمد اسم یک شهید را گرفت و خودش هم بعدها به شهادت رسید. پدرم هم از رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس هستند.

جنگ قد نمی‌داد و شوق جهاد در ما و خصوصاً محمد وجود داشت تا اینکه مقوله دفاع از حرم این فرصت را به محمد داد و او هم خوب از این فرصت

استفاده کرد.

برادر تان از چه زمانی رخت پاسداری را به تن کرد؟

محمد همان سال ۸۶ که دیپلمش را گرفت به خاطر علاقه‌ای که داشت وارد دانشکده افسری امام حسین(ع) شد. چهار سال درس خواند و بعد از آن به عنوان مرئسی تاکتیک وارد نیروی قدس سپاه شد. برادرم چند بار به سوریه و عراق اعزام شد و از مدافعان شهر سامرا و حرملین عسکرین هم به شمار می‌آید.

خانواده تان با اعزام‌های متعددش مخالف نبودند؟

نه، اتفاقاً تشویقش هم می‌کردند. همانطور که عرض کردم پدرم از رزمندگان دفاع مقدس بود

و وقتی که موضوع تعرض سلفی‌ها به حرم اهل بیت پیش آمد، پدرم که سنی از ایشان گذشته می‌خواهد برای اعزام اقدام کند. پدرم می‌گفت من دوران جنگ آموزش دیدم و باید بروم این جود

این حرف‌ها رفتن را برای محمد راحت‌تر می‌کرد.

هر چند به هر حال او هم دغدغه‌ها و دلبستگی‌های خودش را داشت. زندگی مشترکش از تازه بنا کرده بود و دل کندن از اینها سخت بود. اما محمد از همه این‌ها نه‌یکبار که چندبار دل کند و بارها به مأموریت‌های برون مرزی رفت.

با همسر شهید که گفت و گو می‌کردیم عنوان می‌کرد که محمد در اعزام آخرش نشانه‌هایی از شهادت داشت؟

بله، کاملاً مشخص بود که سفر آخرش است. اربعین سال ۹۴ که در خانه با هم بودیم، برای من از ویلنانه‌اش صحبت کرد. در حالی که دفعه‌های قبل اصلاً چنین کاری نکرده بود.

می‌گفت دوست دارد پیکرش را در حرم حضرت معصومه(س) طواف دهدیم و بعد او را در حرم عبدالعظیم حسنی(ع) دفن کنیم.

طبق وصیتنامه‌اش هم عمل کردید؟

محمد ۲۳ دی‌ماه ۹۴ شهید شد. پیکرش بیست و چهارم آمد و بیست و پنجم هم دفن شد. ما پیکرش را به حرم حضرت معصومه(س) بردیم و طواف دادیم. اما هر کاری کردیم که بتوانیم او را در حرم عبدالعظیم حسنی(ع) دفن کنیم میسر نشد.

شب وداع با پیکرش تا ساعت ۱۲ شب با تولیت آستان رازی‌نی کردیم تماس گرفتیم و خیلی این در

و آن در زدم، اما سر آخر موافقت نکردند و نهایتاً

حنایی یا قهوه‌ای روشن باشد

از بالا به پایین

۱- از آثار باستانی شهر بسطام - از آلات موسیقی ۲- راستی و درستی - پاک و منزه - پول استراليا ۳- نقش هنرپیشه - شجاع - به یکدیگر ساییده شده - اسم آذری ۴- پیشگاه خانه - آماس و درد شدیدی که در پا و انگشتان به خصوص شست با بروز می‌کند - وام بلاعوض ۵- ورق زدن کتاب یا دفتر - سپرز - مهاجم بنام التلیکو مادرید ۶- کفش پاشنه بلند روسی - از غذاهای ایرانی - هنرپیشه مرد ۷- هم‌نشین برهمن - مادر شوهر - همداستان ايسال ۸- ناپیدا - پایتخت کره جنوبی - شتر تندرو - بدی ۹- اجرام آسمانی - پول خرد دانمارک - مظهر چسبندگی ۱۰- کثرت آمد و شد - اقبانوس آرام - وسط و بین ۱۱- دستی که باید به سوی نیازمند دراز شود - از ماهی‌های خزری - درون ۱۲- سنگ زیرین آسیاب در کاشاکش دهر - اشک چشم - فناوری اطلاعات ۱۳- انس و الفت - خودروی کوچک باربری - نانخورش - فرمانده بدن ۱۴- باز پرس قدیم - قسمت سفید انتهای ناخن - نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش ۱۵- کارگردان، نویسنده و تهیه‌کننده انگلیسی آمریکایی و کارگردان فیلم تعقیب - عمل برخاستن و نشست

از راست به چپ

۱- جنگ جمل در نزدیکی این شهر اتفاق افتاد - از آثار باستانی استان فارس واقع در شیراز ۲- جایگاه قرآن هنگام تلاوت - خانه‌های ریز عکس - حرکتی در ژیمناستیک ۳- هواپیمای عجول - آقای گل جام جهانی ۱۹۸۲ - پایتخت لیدی - صابون خیاطی ۴- بنقاش بزرگ - جزیره‌ای در خلیج فارس - شرط دوستی ۵- به‌کار بردن کلمه‌ای در معنای خاص - نام قدیم مشکین ۶- شهر - نوعی پارچه ۷- راعب و مشتاق - مملکت - تعظیم کردن ۷- ارسباران قدیم - پزشکی - جانور کندرو آبی و خاکی ۸- جفت ماده - مسگر - از غزوات پیامبر اعظم - علامت فعل استمراری ۹- رویه‌رو شدن، رویارویی - مسأوی - عدد سه رقمی ۱۰- پهلوان افسانه‌ای آذری‌ها - از ماه‌های رومی - سیاه‌رنگ ۱۱- جامه پشمی و خشن قلندران - کار‌ها - سیر سلسله مادها ۱۲- گل خوشبو - لرزش و جنبش - سوگ و عزا ۱۳- صدمتر مربع - خوش‌اندام - خطی که بیش از دو هزار سال پیش در ایران اختراع شد - حرف همراهی عرب ۱۴- کمان چهره - ماه عید فطر - زر خالص ۱۵- کنایه از قول دادن کاری انجام نشدنی - اسمی که زرد پررنگ یا

چند ماه پس از شهادت محمد رضا دهقان، پیکر یک شهید ۲۰ ساله دیگر فضای شهرمان را عوض کرد و حال و هوای دیگری به هم داد. «شهید سید مصطفی موسوی» روز پنج شنبه ۱۸ آبان ۱۳۴۶ به دنیا آمد و در پنج شنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۴ و تنها سه روز پس از قدم گذاشتن به سن ۲۰ سالگی، سال ۶۱ هجری جوانان ۲۰ ساله قبيله شهيد مدافع حرم، تک پسر خانه بود و برای گرفتن رضایت به مادرش می‌گوید: «لاز مادر وهب یاد بگیر، مادر وهب هم یک پسر داشت و اینها همه برای من و تو درس است؛ از بهترین چیزهایی که در این دنیا داری بگذر و دل بکن تا به معرفت برسی، تا دل تکنی به معرفت نمی‌رسی.»

و حالا پیکر شهید عباس دانشگر یکی از

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است



محمد به من می‌گفت دوست دارم شهادتم از ناحیه شاهرگ و پهلوهایم باشد. من هم دوست داشتم چهره‌اش سالم باشد و به او گفته بودم اگر شهید شدی دوست دارم چهره‌ات زیبا باشد تا برای بار آخر خوب تو را ببینم. وقتی که پیکرش را آوردند اتفاقاً همینطور بود و از ناحیه شاهرگ و دو پهلو جراحت یافته بود. چهره‌اش هم از قبل زیباتر شده بود. دیدنش خیلی آرامم کرد.

مهدی کامران برادر شهید

رزمندگی و شهادت در خانواده شما سابقه داشت؟

ما اصالتاً اهل روستای دستجرد جریویه اصفهان هستیم. اهالی روستای ما و خصوصاً طایفه پدری‌مان بسیار مذهبی و انقلابی هستند و تعصب خاصی روی رهبری و ولایت فقیه دارند.

این روستا با جمعیت کمی که دارد ۴۵ شهید در دفاع مقدس داده است. دایی خودمان شهید محمد خدماهی از شهدای دفاع مقدس است که بعد که محمد به دنیا آمد، پدر بزرگمان از مادر ماند.

پس از آنکه محمد دایی شهیدمان را روی محمد بگذارند. به این ترتیب محمد اسم یک شهید را گرفت و خودش هم بعدها به شهادت رسید. پدرم هم از رزمندگان و جانبازان دفاع مقدس هستند.

جنگ قد نمی‌داد و شوق جهاد در ما و خصوصاً محمد وجود داشت تا اینکه مقوله دفاع از حرم این فرصت را به محمد داد و او هم خوب از این فرصت

استفاده کرد.

برادر تان از چه زمانی رخت پاسداری را به تن کرد؟

محمد همان سال ۸۶ که دیپلمش را گرفت به خاطر علاقه‌ای که داشت وارد دانشکده افسری امام حسین(ع) شد. چهار سال درس خواند و بعد از آن به عنوان مرئسی تاکتیک وارد نیروی قدس سپاه شد. برادرم چند بار به سوریه و عراق اعزام شد و از مدافعان شهر سامرا و حرملین عسکرین هم به شمار می‌آید.

خانواده تان با اعزام‌های متعددش مخالف نبودند؟

نه، اتفاقاً تشویقش هم می‌کردند. همانطور که عرض کردم پدرم از رزمندگان دفاع مقدس بود

و وقتی که موضوع تعرض سلفی‌ها به حرم اهل بیت پیش آمد، پدرم که سنی از ایشان گذشته می‌خواهد برای اعزام اقدام کند. پدرم می‌گفت من دوران جنگ آموزش دیدم و باید بروم این جود

این حرف‌ها رفتن را برای محمد راحت‌تر می‌کرد.

هر چند به هر حال او هم دغدغه‌ها و دلبستگی‌های خودش را داشت. زندگی مشترکش از تازه بنا کرده بود و دل کندن از اینها سخت بود. اما محمد از همه این‌ها نه‌یکبار که چندبار دل کند و بارها به مأموریت‌های برون مرزی رفت.

با همسر شهید که گفت و گو می‌کردیم عنوان می‌کرد که محمد در اعزام آخرش نشانه‌هایی از شهادت داشت؟

بله، کاملاً مشخص بود که سفر آخرش است. اربعین سال ۹۴ که در خانه با هم بودیم، برای من از ویلنانه‌اش صحبت کرد. در حالی که دفعه‌های قبل اصلاً چنین کاری نکرده بود.

می‌گفت دوست دارد پیکرش را در حرم حضرت معصومه(س) طواف دهدیم و بعد او را در حرم عبدالعظیم حسنی(ع) دفن کنیم.

طبق وصیتنامه‌اش هم عمل کردید؟

محمد ۲۳ دی‌ماه ۹۴ شهید شد. پیکرش بیست و چهارم آمد و بیست و پنجم هم دفن شد. ما پیکرش را به حرم حضرت معصومه(س) بردیم و طواف دادیم. اما هر کاری کردیم که بتوانیم او را در حرم عبدالعظیم حسنی(ع) دفن کنیم میسر نشد.

شب وداع با پیکرش تا ساعت ۱۲ شب با تولیت آستان رازی‌نی کردیم تماس گرفتیم و خیلی این در

و آن در زدم، اما سر آخر موافقت نکردند و نهایتاً

حنایی یا قهوه‌ای روشن باشد

از بالا به پایین

۱- از آثار باستانی شهر بسطام - از آلات موسیقی ۲- راستی و درستی - پاک و منزه - پول استراليا ۳- نقش هنرپیشه - شجاع - به یکدیگر ساییده شده - اسم آذری ۴- پیشگاه خانه - آماس و درد شدیدی که در پا و انگشتان به خصوص شست با بروز می‌کند - وام بلاعوض ۵- ورق زدن کتاب یا دفتر - سپرز - مهاجم بنام التلیکو مادرید ۶- کفش پاشنه بلند روسی - از غذاهای ایرانی - هنرپیشه مرد ۷- هم‌نشین برهمن - مادر شوهر - همداستان ايسال ۸- ناپیدا - پایتخت کره جنوبی - شتر تندرو - بدی ۹- اجرام آسمانی - پول خرد دانمارک - مظهر چسبندگی ۱۰- کثرت آمد و شد - اقبانوس آرام - وسط و بین ۱۱- دستی که باید به سوی نیازمند دراز شود - از ماهی‌های خزری - درون ۱۲- سنگ زیرین آسیاب در کاشاکش دهر - اشک چشم - فناوری اطلاعات ۱۳- انس و الفت - خودروی کوچک باربری - نانخورش - فرمانده بدن ۱۴- باز پرس قدیم - قسمت سفید انتهای ناخن - نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش ۱۵- کارگردان، نویسنده و تهیه‌کننده انگلیسی آمریکایی و کارگردان فیلم تعقیب - عمل برخاستن و نشست

چند ماه پس از شهادت محمد رضا دهقان، پیکر یک شهید ۲۰ ساله دیگر فضای شهرمان را عوض کرد و حال و هوای دیگری به هم داد. «شهید سید مصطفی موسوی» روز پنج شنبه ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۶ به دنیا آمد و در پنج شنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۴ و تنها سه روز پس از قدم گذاشتن به سن ۲۰ سالگی، سال ۶۱ هجری جوانان ۲۰ ساله قبيله شهيد مدافع حرم، تک پسر خانه بود و برای گرفتن رضایت به مادرش می‌گوید: «لاز مادر وهب یاد بگیر، مادر وهب هم یک پسر داشت و اینها همه برای من و تو درس است؛ از بهترین چیزهایی که در این دنیا داری بگذر و دل بکن تا به معرفت برسی، تا دل تکنی به معرفت نمی‌رسی.»

و حالا پیکر شهید عباس دانشگر یکی از

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است

شهادت در جوانی خوش و لذتبخش است